

آدمی با یاری واژه‌ها در زبان می‌اندیشد.

دکتر کیوان نجم‌آبادی

زبان ابزار اندیشیدن، معنی‌سازی و رساندن معنی است. واژه‌ها هم ابزار شناسایی یا ابزار رساندن ایده یا معنی به جان هستند. جان نیز کانون شناسایی است. پس گستردگی و سترگی جهان اندیشه و آگاهی جان ما بستگی به ساختار و گستردگی واژه‌ها در زبان ما دارد. از آنجا که: «جان است که جهان را برای ما می‌آفریند»، پس زبان نیز در آفرینش جهان ما کارساز است. زبان در واژه‌ی یونانی همان «لوگوس» سخن در معنای خرد و اندیشه است. سخن است که ب‌گفته‌ی حافظ پرده از رخ اندیشه می‌گشاید:

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

از آنجا که ما به یاری ابزارهایی که واژه نام دارند می‌اندیشیم، زبان بر اندیشه پیشی دارد. در تنهایی خود هنگام گفتگو با خود نیز نیازمند واژه‌ها در زبان هستیم. زبان میانجی میان ما و خویشتن خویش و جهان است پس هستی ما در پیوند با زبان ماست.

بنیاد زبان بر پایه‌ی ساختار، دستور زبان و واژه‌های آن نهاده شده است، پس ساختار هر زبان، دستور و واژه‌های آن در چگونگی اندیشیدن کارساز است. ساختار زبانها چندگونه هستند، برخی ترکیبی یا بر نهاده مانند زبانهای آلمانی، انگلیسی، یونانی و فارسی که با پیشوند و پسوند و شناختن ریشه واژه‌ها می‌توان واژه ساخت و بکار برد. برخی زبانها گویشی (اصطلاحی) هستند،

ایران زمین

مانند زبان عربی. برای نمونه واژه‌ی دوچرخه در زبان فارسی که از بر هم نهادن «دو» و «چرخ» ساخته شده است و الدرجه در تازی که از دراج «نردبان» گرفته شده است. دامنه واژه‌ها در زبانهای برنهاده سخت گسترده است ولی در زبانهای گویشی تنگ و مرزین است. به گفته‌ی شادروان استاد دکتر منوچهر تسلیمی: «خود، تازی بسیار تهیدست تر و مرزینه تر از آنست که پنداشته می‌شد، و زبان پارسی از دیدگاه ساختاری با همه آوندهای واژگانی اش بسی تواناتر از آنست که انگاشته می‌شد.»

کارنامه زبان پارسی بس کهن است. زبان فارسی کنونی ما در بنیاد زبان پارسیهای دوران باستانی بوده است و کم کم شاخ و برگهای زیادی آن ریخته و همان زبانی ست که در شاهنامه فردوسی نگاه داری شده است.

نوشته‌های فارسی که در روزگار سامانیان ساده و روان و شیوا بود، با بر تخت نشستن شاهان ترک زبان چون غزنویان و سلجوقیان که فارسی، زبان مادری آنان نبود، گرچه ساختار زبان فارسی بود، اندک اندک واژه‌های تازی به دستور آنان به زبان فارسی راه یافت.

با جای نشین کردن واژگان تازی به جای واژه‌های فارسی، برای بازگویی باورها و اندیشه‌ها، دشواری‌های فراوان پدید آمد. واژه‌هایی که در زبان فارسی روشن و رسا بود با لغت عربی که معنی‌های گونه‌گون، گسترده، مبهم و گاهی ناساز داشت جایگزین شد.

دکتر محمود هومن می‌گوید: فارسی زبان میان رقت، شفقت یا رحمت فرقی نمی‌گذارد یا میان معاونت و معاضدت، میان مامور و عضو یا عالم و علیم و علام و ناگزیر باید این واژه‌ها را نفهمیده به خاطر بسپارد و بی آن که جای و کاربرد درست آن‌ها را بدانند، پشت سر هم یا یکی را به جای دیگری بکار

ایران زمین

ببرد.

برای نمونه واژه «نفس» که در زبان تازی دارای چم‌های گوناگون است، جای‌نشین «جان و روان و تن» شد. گستردگی، گوناگونی و ناساز بودن معنی‌های این واژه‌ی تازی چنان سردرگمی پدید آورد که کجا نفس به جای تن، کالبد و پیکر و در کجا برای «ذات» یا «تویی تو» و در کجا برابر «روح»، «روان» و در کجا برابر «جان» و در کجا برای من من یا «فرامن» است؟ بدینگونه با جای‌گزین کردن واژه‌های فارسی با لغت‌های تازی از روشنی، توانایی و رسایی زبان فارسی برای بازگویی و بازاندیشی در فلسفه و دانش کاسته شد و زبان توانای فارسی کم‌کم ناتوان، بی‌سامان و درمانده شد. این ناتوانی از درست‌اندیشیدن خود یکی از کارسازترین سازه‌ی افت فرهنگی و سرایش پس‌ماندگی ایرانیان شد. نویسندگان در دوره‌ی صفوی تا قاجار برای فضل‌فروشی و پر کردن چنجه‌ی تهی از دانش، واژه‌های عربی را بیش از پیش جای‌گزین واژه‌های فارسی کردند.

اگر در سده چهارم هجری در نوشته‌های فارسی چون برگردان تفسیر طبری چهار درصد واژگان تازی به کار برده شده بود، در دوره‌ی افت فرهنگی ایران، کتاب «دره‌ی نادری» جز چند درصد واژگان فارسی از لغت‌های عربی نامفهوم انباشته شده است. واژه‌های گنگ، نارسا، نادرست زبان را نارسا می‌کند و زبان ناتوان نماینده‌ی اندیشه‌های نادرست، کژ و نامفهوم و راهبر به گفتار و نوشتاری دور از خرد می‌شود.

بیشتر جنگ و ستیز میان مردمان زاینده‌ی نفهمیدن زبان یکدیگر است. به

گفته‌ی جلال‌الدین محمد:

اختلاف خلق، از نام اوفتاد

ایران زمین

چون به معنی رفت، آرام افتاد
در تنازع آن نفر جنگی شدند
که ز سر نام‌ها غافل بدند
آنگاه که از گستردگی واژه‌ها کاسته شود و به جای واژه‌های درست و رسا،
لغت‌های نابجا و نفهمیده به کار گرفته شود، زبان نیرویش را از دست می‌دهد
و اندیشه نیز از کار درست باز می‌ماند.

به گفته‌ی عراقی:

هر زبانی سخن نداند گفت

هر بصیری گهر نداند سفت

چون سرچشمه و خاستگاه فرهنگ نیز بر پایه‌ی زبان و اندیشه نهاده شده است،
مردمانی که زبان مادری و نیاکان خود را به یغما می‌دهند، فرهنگ و
شناسنامه‌ی ملی خود را از دست می‌دهند، و اگر زبان آنان با واژه‌های
نامفهوم و نارسا آمیخته شود، گرفتار کج‌اندیشی، بی‌سامانی و تیره‌روزی
می‌شوند.

همه را نیست گرچه جان و تن است

جان معنی که در تن سخن است

همه‌ی واژه‌هایی را که از زبانهای دیگر به فارسی درآمده‌اند نمی‌توان و نباید
بیرون راند. باید کوشید تا معنای آن واژگان را به درستی دریافت و تا آنجا که
به رسایی زبان فارسی زبان نرساند با واژگان فارسی جایگزین کرد. وانگهی
بسیاری از واژگان تازی خود ریشه‌ی فارسی دارند.* برای نمونه در سروده‌های
ابو نواس عرب به واژگان بسیاری با ریشه‌ی فارسی برخورد کرده می‌شود که
نشانی از گسترش زبان و فرهنگ ایران در ادب تازی دارد، کاربرد این گونه

ایران زمین

واژگان با پس‌وندها و پیش‌وندها ما را در گسترش دامنه‌ی زبان یاری می‌دهد.

* به کارهای پژوهشی استاد دکتر محمد مقدم و استاد دکتر کیا بنگرید.